



University of Tehran Press

Research in Contemporary World Literature

<http://jor.ut.ac.ir>, Email: pajuhesh@ut.ac.ir

p-ISSN : 2588-4131 e-ISSN: 2588 -7092

"Comparative analysis of the influence of Ernest Hemingway's 'The Old Man and the Sea' on AbdulRahman Munif's 'The Unfinished Bridge'"

Nemat Azizi ¹ 0009-0002-9520-5801 shirin karami ² 0009-0001-9211-2960

1. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature, Ilam University, Ilam city, Iran. E-mail: n.azizi@ilam.ac.ir

2. Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature, Ilam University, Ilam city, Iran. E-mail: Shirinkarami852@gmail.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 03 August 2024

Received in revised form: 25 February 2025

Accepted: 30 April 2025

Published online: Autumn 2025

Keywords:

Abdurrahman Munif,
Comparative literature, Ernest Hemingway, The Old Man and the Sea, The Unfinished Bridge.

ABSTRACT

Comparative literature is a branch of literary criticism that focuses on exploring the literary relationships, influences, receptivity, as well as examining the aspects of correspondence and contrast between the literatures of two or more nations. The Old Man and the Sea by Ernest Hemingway is considered a masterpiece of contemporary world literature, earning him the Nobel Prize in Literature and solidifying his position as an influential source of inspiration. The similarities between the novel "The Unfinished Bridge" by Saudi writer Abdul Rahman Munif and "The Old Man and the Sea" are so striking that they cannot easily be overlooked, prompting the assumption that Munif was influenced by Hemingway. The findings of this study suggest that Munif has been influenced by both the structural and content-related aspects of old age and the sea at hand. At the content level, themes such as hunting, defeat, belief in luck, and various structural elements including character development, setting description, irony, dialogue, and so forth, both novels share very close similarities. These similarities become particularly non-coincidental when the author, directly borrows many words and sentences from The Old Man and the Sea. The present study aims to elucidate and demonstrate the influence of Abdul Rahman Munif in "The Unfinished Bridge" of "The Old Man and the Sea" of Ernest Hemingway, using a comparative French literature approach and employing a descriptive-analytical method.

Cite this article: Azizi, N. , and Karami, S. . "Comparative analysis of the influence of Ernest Hemingway's 'The Old Man and the Sea' on Abdul Rahman Munif's 'The Unfinished Bridge'", *Research in Contemporary World Literature*, 2025, 30 (2), 635-663. DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2025.380331.2554>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2025.380331.2554>



مطالعه تطبیقی تأثیرگذاری داستان پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی بر پل ناتمام اثر عبدالرحمن منیف

نعمت عزیزی^۱ شیرین کرمی^۲

۱. گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: n.azizi@ilam.ac.ir

۲. گروه آموزشی زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: Shirinkarami852@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از نقد ادبی است که به بررسی روابط ادبی، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری‌ها و همچنین بررسی وجوه تناظر و تباین میان ادبیات دو یا چند ملت می‌پردازد. پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی یکی از شاهکارهای ادبیات معاصر جهان است که توانسته جایزه نوبل ادبیات را از آن خود کند و جایگاه خود را به عنوان منبعی الهام‌بخش، تثبیت نماید. تشابهات رمان <i>پل ناتمام</i> (حین ترکنا الجسر) اثر عبدالرحمن منیف نویسنده سعودی با <i>پیرمرد و دریا</i> تا جایی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت و این فرضیه را به ذهن متبادر می‌سازد که منیف از همینگوی، تأثیر پذیرفته است. نتایج این مطالعه حاکی از آن است که منیف، در دو جنبه ساختاری و محتوایی از <i>پیرمرد و دریا</i> تأثیر پذیرفته است؛ از جنبه محتوایی، مضامینی همچون موفقیت، شکار، شکست، اعتقاد به شانس، فردیت و از جنبه ساختاری نیز عناصری از جمله شخصیت و شخصیت‌پردازی، توصیف مکان، پیرنگ، گفت‌وگو و... دارای اشتراکات بسیار نزدیکی هستند که این اشتراکات، زمانی غیرتصادفی می‌نماید که منیف، بسیاری از واژگان و جملات خود را عیناً از <i>پیرمرد و دریا</i> اقتباس نموده است. پژوهش حاضر با هدف تبیین و اثبات تأثیرپذیری عبدالرحمن منیف در <i>پل ناتمام</i> از <i>پیرمرد و دریای ارنست همینگوی</i> ، با رویکرد ادبیات تطبیقی فرانسوی و به روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۳	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۰۷	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰	
تاریخ انتشار: پاییز ۱۴۰۴	
کلیدواژه‌ها:	
ادبیات تطبیقی، ارنست همینگوی، پل ناتمام، پیرمرد و دریا، عبدالرحمن منیف.	

استناد: عزیزی، نعمت و کرمی، شیرین. "مطالعه تطبیقی تأثیرگذاری داستان پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی بر پل ناتمام اثر عبدالرحمان منیف". پژوهش ادبیات

DOI: <http://doi.org/10.22059/jor.2025.380331.2554>

معاصر جهان، ۱۴۰۴، ۳۰ (۲)، ۶۳۵-۶۶۳.



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

ادبیات تطبیقی^۱ دلالت و مفهومی تاریخی دارد و موضوع پژوهش‌های آن، تبیین تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در طول ادوار، و به‌طور کلی ارائه نقشی است که پیوندهای تاریخی در قالب تاثیر و تأثر ادبیات را، چه از جنبه‌های اصول فنی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری مورد بررسی قرار دهد (غنیمی هلال ۱۳۴).

این موضوعات با هدف ایجاد حس همدلی و نزدیک ساختن ملت‌های مختلف به همدیگر انجام می‌شود. خاستگاه ادبیات تطبیقی را در قرن نوزدهم و در کشور فرانسه می‌دانند و فرانسوا ویلمن^۲ را پیشگام این شاخه از نقد ادبی می‌خوانند. از آن زمان تا به امروز، بر گستره معانی و قلمرو پژوهش‌های ادبیات تطبیقی افزوده شده است؛ نظریه‌پردازان فرانسوی، ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از تاریخ ادبیات می‌دانند که به بررسی روابط ادبی بین فرهنگ‌های مختلف می‌پردازد. از میان این نظریه‌پردازان می‌توان به ماریوس فرانسوا گی‌یار^۳، ژان ماری کاره^۴، رنه اتیامبل^۵، و پلون تیگم^۶ اشاره نمود (انوشیروانی ۱۳). بعد از مکتب فرانسوی^۷، مکتب دیگری پا به عرصه ظهور گذاشت؛ مکتب ادبیات تطبیقی آمریکایی^۸ که در نیمه دوم قرن بیستم و بعد از جنگ جهانی دوم خود را نشان داد، ادبیات را یک کلیت می‌داند که اجزای آن را ادبیات‌های ملی تشکیل می‌دهند. این مکتب، ادبیات را پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش انسانی و هنرهای زیبا می‌داند (نظری منظم ۲۲۱). هرچند که دو مکتب فرانسوی و آمریکایی، افق‌های گسترده‌ای از پژوهش‌های ادبی را فرا روی پژوهشگران گشودند اما امروزه، ادبیات تطبیقی حوزه‌های بسیار گسترده‌تری را شامل می‌شود که مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌های ادبی و فرهنگی، مقایسه ادبیات با هنرهای مختلف و علوم انسانی، ترجمه پژوهی، بینامتنیت، مطالعات پسااستعماری، مقایسه بین ادبیات زن و مرد و ... در زمره این پژوهش‌ها به شمار می‌رود.

ارنست همینگوی^۹ در زمره نویسندگانی است که آثار وی بویژه پیرمرد و دریا^{۱۰}، شهرتی جهانی دارد. وی با این رمان کوتاه که در سال ۱۹۵۲ به چاپ رسید، توانست جایزه نوبل ادبیات را در سال ۱۹۵۴م. دریافت نماید. این داستان به‌عنوان شاهکاری ادبی برای ادبیات سایر ملت‌ها، الهام‌بخش

^۱Comparative literature

^۲Abel Francois Willemain

^۳Marius Francois Guyard

^۴Jean-Marie Carré

^۵René Etiemble

^۶Paul van Tieghem

^۷French school

^۸American school

^۹Ernest Hemingway

^{۱۰}The Old Man and The Sea

بوده است. ۳۵ سال بعد از پیرمرد و دریا، عبدالرحمن منیف نویسنده سعودی، رمان *پل ناتمام* (حین ترکنا الجسر) را در سال ۱۹۸۷م. به چاپ رساند که هم در مضمون و هم در ساختار، شباهت بسیار زیاد و نزدیکی با پیرمرد و دریا دارد. این نویسنده سعودی بعد از یأس و استیصالی که پس از شکست اعراب در مقابل اسرائیل در جنگ شش روزه ژوئن (حزیران) ۱۹۶۷، بر جامعه عربی سایه افکند، دست به خلق این رمان می‌زند که سرشار از رموزی است که انسان را تا مدت‌ها به فکر فرومی‌برد.

وجود تشابهات میان دو رمان، این سوال را در ذهن مخاطب مطرح می‌نماید که مسئله پژوهش حاضر است: رمان پیرمرد و دریا و رمان *پل ناتمام*، از دو جنبه محتوایی و ساختاری داری چه اشتراکاتی هستند؟ و آیا این اشتراکات را می‌توان صرفاً اشتراکاتی از نوع اشتراکات فکری میان همه انسان‌ها دانست یا اینکه عبدالرحمن منیف از رمان پیرمرد و دریا متأثر بوده است؟

پژوهش حاضر با هدف تبیین اشتراکات محتوایی و ساختاری دو رمان پیرمرد و دریا و *پل ناتمام*، می‌کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی که مکتبی اثبات-گراست، این تشابهات را بررسی نماید و با تحلیل و مذاقه بیشتر هر یک از این اشتراکات مضمونی و ساختاری، رابطه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری را به اثبات برساند به بیانی دیگر، هدف از نگارش این مقاله، اثبات تأثیرگذاری رمان پیرمرد و دریا بر رمان *پل ناتمام* است. در باب ضرورت انجام تحقیق نیز می‌توان گفت که هر دو رمان پیرمرد و دریا در ادبیات آمریکایی و رمان *پل ناتمام* در ادبیات عربی، آثاری معروف و حائز اهمیت هستند که می‌توان ترجمه متعدد این آثار به زبان‌های مختلف را دلیلی بر اشتهار آنان در ادبیات معاصر جهان نیز دانست. علاوه بر آن، نتایج پژوهش حاضر می‌تواند ضمن بررسی میزان تأثیرگذاری همینگوی بر منیف، میزان خلاقیت و نوآوری منیف را نسبت به همینگوی تبیین سازد که این امر نیز بر ضرورت انجام تحقیق می‌افزاید.

در مورد رمان *پل ناتمام*، پژوهش‌های مختلفی انجام شده است: مقاله «کارکرد توصیف در رمان حین ترکنا الجسر» نوشته راضیه سادات سادات الحسینی و فرامرز میرزایی (۱۳۹۳). این مقاله، کارکرد توصیف در عناصر شخصیت، زمان و مکان در رمان مذکور را، مورد بررسی قرار داده است. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «تحلیل روایت و بررسی اسطوره در رمان حین ترکنا الجسر» نوشته مهرا ن نجفی حاجیور (۱۳۹۱). در این پایان‌نامه، اسطوره و شیوه روایت‌پردازی عبدالرحمن منیف مورد بررسی قرار گرفته است. پایان‌نامه دکتری با عنوان «بررسی و تحلیل یأس فلسفی-اجتماعی نویسندگان قرن بیستم عرب با تاکید بر سه رمان عربی؛ "أرض النفاق"، "حین ترکنا الجسر" و "الاعترافات"» نوشته مهرا ن نجفی حاجیور (۱۳۹۶). این پژوهش، مؤلفه‌ها و ریشه‌های بدینی، یأس

و انواع آن در ادبیات داستانی معاصر عربی را با تکیه بر سه رمان مذکور، نشان می‌دهد. مقاله «نقد کهن الگویی رمان حین ترکنا الجسر» از جواد اصغری و مهران نجفی حاجیور (۱۳۹۱). در این مقاله، رمان مذکور با استفاده از کهن الگوهای خود از جمله پیر فرزانه، نگهبان آستانه، پیک، ملون، سایه و دلک، نقد و تحلیل شده است. مقاله «کاوش تطبیقی گفتمان بوشی گرمس در حین ترکنا الجسر و پیکر فرهاد» از آذر دانشگر، خلیل بیگ زاده و لیلا رحمتیان (۱۴۰۰). این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مکتب آمریکایی به کاوش تطبیقی در روایت‌های "حین ترکنا الجسر" از عبدالرحمن منیف و "پیکر فرهاد" از عباس معروفی پرداخته است. در این پژوهش با بررسی پی‌رفت‌ها و قاعده‌های مختص به زبان رمان‌ها و تقطیع ساختارهای سطح روایی، نشانه‌های حسی-ادراکی استخراج شده است. این نشانه‌ها در جریان سیال ذهن روایتگران به کنش‌های قهرمان‌ها سمت و سو داده و منجر به کشف گفتمان‌های بوشی در نظام معنایی می‌شوند. مقاله «بارقه‌های طلوع مدرنیسم در رمان حین ترکنا الجسر؛ اثر عبدالرحمن منیف» نوشته مهین حاجی‌زاده و مهسا نظری (۱۳۹۹). در این پژوهش، اثر برگزیده حین ترکنا الجسر، با روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و برخی از مؤلفه‌های مدرنیسم واکاوی شده است. مقاله «جدلیه المكان والشخصیه فی روايه حین ترکنا الجسر لعبد الرحمن منیف» از شهریار جیتی و فاطمه یوسفی (۱۴۴۰ هـ). در این مقاله به تاثیر مکان بر شخصیت زکی نداوی در رمان حین ترکنا الجسر پرداخته شده و نتایج نشان می‌دهد که نویسنده رمان، به مکان در این رمان، دلالت معنایی خاصی می‌بخشد. مقاله «بررسی تطبیقی زمان‌روایی در رمان‌های حین ترکنا الجسر و سفر به گرای ۲۷۰ درجه» از فائزه عرب یوسف آبادی و فاطمه روز خوش (۱۳۹۶). نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بر اساس معیار نظم در هر دو رمان، تعدد بخش‌هایی که با نگاهی گذشته‌نگر روایت شده‌اند وجه غالب این نوع از زمان‌پریشی را به اثبات می‌رساند. مقاله «البناء والدلالة فی روايه حین ترکنا الجسر لعبد الرحمن منیف» از صالح ولعه (۲۰۰۸). در این مقاله به دلالات زمان و مکان در رمان مذکور پرداخته شده است و برای هر یک از مکان‌ها از جمله پُل و مرداب، دلالت‌هایی بیان کرده است. مقاله «بوح الذات بین روايتی حین ترکنا الجسر لعبد الرحمن منیف والمطر الأصفر لخلو یو یاماناریس» نوشته احمد یاسین العرود (۲۰۱۳).

این پژوهش اشتراکات دو رمان مذکور از نویسنده سعودی و اسپانیایی را اشتراکی انسانی دانسته و وجود روابط تاثیر و تاثر را رد می‌کند. مقاله «جدلیه العلاقه بین الداخل والخارج فی عالم عبدالرحمن منیف الروائی» "روایه حین ترکنا الجسر نموذجاً" از محمد مروشیه (۲۰۱۲). این مقاله در دو سطح به بررسی رمان پُل ناتمام پرداخته است:

سطح اول: نقد تاریخ قدیم و کنونی اعراب **سطح دوم:** تلاش برای احیای نهضتی جدید میان اعراب.

در مورد رمان پیرمرد و دریا نیز پژوهش‌هایی انجام شده است: مقاله «توازی تصویری؛ کاربرست اسلوب معادله در اوسنه باباسبحان، جایی دیگر و پیرمرد و دریا» از بهادر باقری (۱۴۰۱). این مقاله ضمن تشخیص و تحلیل نمونه‌های توازی تصویری در داستان‌های پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی، اوسنه باباسبحان محمود دولت‌آبادی و جایی دیگر گلی ترقی، آن را نوع گسترش‌یافته اسلوب معادله شعر فارسی در ادبیات داستانی قلمداد می‌کند. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «خوانش اگزیتانیستی از پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی و بوف کور اثر صادق هدایت» نوشته سمیه نیکو نظری (۱۳۹۳). این پایان‌نامه دارای رویکردی بین‌رشته‌ای است و با استفاده از نظریه‌های روان درمانی اروین یالوم^۱ و رلومی^۲ به بررسی چگونگی رویارویی با مرگ، تنهایی و آزادی در رمان بوف کور اثر صادق هدایت و پیرمرد و دریا نوشته ارنست همینگوی می‌پردازد. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «مقایسه و تحلیل مشترکات محتوایی دو رمان پیرمرد و دریا اثر ارنست همینگوی و تنگسیر اثر صادق چوبک» نوشته لیلا محمودوند هلیلی‌راد (۱۳۹۶). نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که این دو رمان از جهاتی مانند، بحث فردیت، خطوط فکری تحول شخصیت، جدال درونی و بیرونی، اراده‌گرایی و حضور پررنگ قهرمان به هم شبیه‌اند. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «هویت در قهرمانان ارنست همینگوی: بررسی اگزیتانیستی خورشید طلوع خواهد کرد، پیرمرد و دریا و زندگی خوشایند و کوتاه فرنسیس مکامبر» نوشته بهاره تیمورلو (۱۳۹۴). در این پایان‌نامه، پژوهشگر به بررسی عقاید اگزیتانیستی از دیدگاه نظریه‌پرداز فرانسوی ژان پل سارتر^۳ در سه اثر انتخاب شده از نویسنده آمریکایی ارنست همینگوی پرداخته است. در مورد دو رمان پیرمرد و دریا و رمان پل ناتمام تنها پژوهشی با عنوان «روایه الشیخ والبحر لارنست همغواي وروایه حین ترکنا الجسر لعبدالرحمن منیف: دراسة مقارنة» نوشته محمد سلیمان عواد البوارید (۲۰۲۱) در دانشگاه مؤتة کشور اردن انجام گرفته است. در این رساله دکتری که تنها چکیده آن قابل دسترسی است، دو رمان مذکور با رویکرد ادبیات تطبیقی مکتب آمریکا بررسی شده‌اند که نگارنده بیشتر به تشابهات رمزی و نمادین دو رمان تاکید داشته و سپس اختلافات این دو اثر را بررسی کرده است. نقطه اختلاف و تمایز این پایان‌نامه با مقاله حاضر در روش و اهداف تحقیق است، به این معنی که مقاله

^۱ Irvin David Yalom

^۲ Rollo May

^۳ Jean-Paul Charles Aymard Sartre.

حاضر با تکیه بر مکتب تطبیقی فرانسه، تبیین و اثبات تاثیرگذاری ارنست همینگوی بر عبدالرحمن منیف را به عنوان اهداف تحقیق دنبال خواهد کرد به این معنا که بررسی صرف تشابهات این دو رمان که پایه و اساس مکتب آمریکایی است، روش مقاله حاضر نخواهد بود بلکه روش ما در این مقاله، مبتنی بر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی خواهد بود و هدف نیز، اثبات میزان تاثیرگذاری و تاثیرپذیری می‌باشد.

معرفی مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی

همان گونه که پیش تر گفته شد، خاستگاه ادبیات تطبیقی را در قرن نوزدهم و در کشور فرانسه می‌دانند و فرانسوا ویلمان را پیشگام این شاخه می‌خوانند. این مکتب، از اوایل قرن بیستم تا جنگ جهانی دوم تحت تاثیر مکاتب اثبات‌گرا^۱ و تجربه‌گرا^۲ شکل گرفت که در آن توجه به شواهد "خواستگاه‌ها" و "تأثرها"ی میان فرهنگی و مابین ملل، بر هر دیدگاه دیگری ارجحیت داشت (شرکت مقدم ۶۱). نخستین تلاش‌ها در این حوزه در مکتب فرانسه مربوط به دوره‌هایی می‌شود که ویلمان در طول ترم تحصیلی ۱۸۲۸م و ترم بعد از آن در دانشگاه سوربن ارائه می‌کرد این دوره‌ها درباره تأثیرات ادبی انگلستان و فرانسه بر یکدیگر و تأثیرات ادبی فرانسه بر ایتالیا در قرن هجدهم بود (Pichois 15). تعاریف متعددی از این مکتب شده است؛ گویارد^۳ در این باره می‌گوید: «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در حد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند» (گویارد ۵). مهم‌ترین ویژگی مکتب فرانسه، تاریخ‌گرایی است یعنی رابطه تاریخی و یا رابطه تاثیرگذاری و تاثیرپذیری از اصول این مکتب است. (عطارزاده و خلیلی زاده گنجعلی خانی ۱۱۵۹). به این معنا که ادبیات تطبیقی بر اساس مکتب فرانسه، به بررسی رد پاهای ادبی ملتی در ادبیات ملل دیگر می‌پردازد تا این نکته را بررسی نماید که کدام اثر اثری اصیل و تاثیرگذار و کدام اثر، اثری مقلد و تاثیرپذیر است. گیار از نظریه‌پردازان مکتب فرانسه، پایبندی به اصل تاثیر و تاثر را از شرایط یک پژوهش تطبیقی می‌داند که بدون پایبندی به آن، پژوهش‌های تطبیقی در ورطه بیهودگی سقوط می‌کنند (گویارد ۹۸).

بنا بر آنچه گفته شد، اثبات‌گرایی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن دسته از پژوهش‌های تطبیقی است که بر اساس مکتب فرانسوی نوشته می‌شوند به این معنا که پژوهشگر ضمن بررسی دو متن، با در

^۱positiviste

^۲expérimental

^۳Guyard.

نظر گرفتن روابط تاریخی ادبیات دو ملت، لازم است اثبات نماید که کدام یک، تاثیرگذار و کدام یک تاثیرپذیر بوده است. بر این اساس، این پژوهش‌ها با پژوهش‌هایی که بر اساس مکتب آمریکایی انجام می‌شوند، متفاوت می‌گردند زیرا که پژوهشگر در مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، بیشتر به دنبال اشتراکات ادبی میان دو شاعر یا دو نویسنده و یا دو ملت است که از روح مشترک انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد مانند نگاه مشترک انسان‌ها به عشق، نفرت، جنگ، صلح و... این مکتب خلاف مکتب فرانسوی، به روابط تاثیرگذاری و تاثیرپذیری موجود میان آثار ادبی نمی‌پردازد.

معرفی رمان پیرمرد و دریا

پیرمرد و دریا آخرین اثر داستانی ارنست همینگوی است که در سال ۱۹۵۲ به چاپ رسید. این رمان کوتاه، روایتگر زندگی پیرمرد ماهیگیر کوبایی به نام سانتیاگو^۱ است که به تنهایی زندگی می‌کند و پس از ۸۴ روز ناکامی در صید ماهی، قصد دارد دوباره با قایقش به دریا بزند. ناکامی‌های سانتیاگو این انگاره را در میان اطرافیانش به وجود آورده که او انسانی شوربخت است. همین امر سبب می‌شود مانولین^۲، دستیار جوان او نیز از سوی والدینش از همراهی با پیرمرد منع شود. پیرمرد با قایق کوچک خود تا جایی پیش می‌رود که هیچ صیاد دیگری تا به آن روز، به آنجا نرفته بود. در طول داستان، خاطرات پیروزی و موفقیت‌های پیرمرد، دمی از او جدا نمی‌شوند. در میانه دریا قلابش را به دریا می‌اندازد، قلابش گیر می‌کند و بعد از دو شبانه‌روز کشاکش میان او و صید، موفق می‌شود صیدی خارق‌العاده کند. سانتیاگو تصمیم می‌گیرد که ماهی را بعد از اینکه به سطح آب آمده بود با نیزه از پا درآورد اما بوی خونی در دسرها را به همراه داشت. کوسه‌ها با خون ماهی به سمت قایق می‌آیند و در مسیر بازگشت به دهکده، به ماهی حمله می‌کنند و این بار کشمکش دیگر میان پیرمرد و کوسه‌ها آغاز می‌شود و پیرمرد به تعبیر خود، تا پای جان می‌جنگد و موفق می‌شود چند کوسه را از پای درآورد اما در نهایت چیزی جز ستون فقرات ماهی را به ساحل نمی‌برد. چیزی که در پایان داستان حائز اهمیت است و خواننده را در نوعی ابهام قرار می‌دهد این است که مشخص نیست آنچه که پیرمرد شکار کرده، ماهی است یا کوسه؟! زیرا در قسمت پایانی رمان می‌خوانیم آن زمان که عده‌ای گردشگر در کافه تراس مشرف بر دریا، ستون فقرات صید را می‌بینند یکی از آنان از پیشخدمت می‌پرسد که این استخوان‌ها مربوط به چیست؟ و او جواب می‌دهد، «تیبورون^۳، کوسه».

^۱ Santiago

^۲ Manolin

^۳ Tiburon

ترجمه‌های مختلفی از رمان پیرمرد و دریا به زبان فارسی انجام گرفته است که می‌توان به ترجمه نجف دریابندری (نشر خوارزمی)، ترجمه محمدتقی فرامرزی (نشر نگاه)، ترجمه نازی عظیمی (نشر افق، نشر امیرکبیر)، ترجمه حمیدرضا رضایی (نشر روزگار) و ترجمه مهدی افشار (نشر مجید) اشاره کرد. نمونه‌های موجود در این مقاله، از ترجمه محمد تقی فرامرزی اقتباس شده است.

معرفی رمان پل ناتمام

رمان "حین ترکنا الجسر" نوشته عبدالرحمن منیف نویسنده معاصر سعودی است که در سال ۱۹۸۷م. به چاپ رسیده است. عبدالرحمن منیف در آثار خود به شدت تحت تأثیر نظریه "بازتاب لوکاچ" بوده است و شرایط تاریخی و اجتماعی جامعه را به عنوان کاربست اصلی داستان‌های خود قرار می‌دهد (مروشیه، ۲۹). بر اساس نظریه لوکاچ، شرایط تاریخی و اجتماعی به عنوان کلیت و کاربست عناصر داستان به منتقد کمک می‌کنند تا پیوند داستان و جامعه را تبیین کند و در لایه‌های مختلف داستان، تصویری از شرایط حاکم بر جامعه ارائه نماید. (ایزانلو ۱۰۳) منیف در رمان "حین ترکنا الجسر" فضای حزن‌انگیز و مأیوس‌کننده‌ای که بعد از شکست اعراب در جریان جنگ شش روزه با اسرائیل در ژوئن (حزیران) ۱۹۶۷م. بر خاورمیانه و کشورهای عربی و اسلامی سایه افکند را با زبانی هنری و رمزی به تصویر می‌کشد. او شخصیت اصلی داستان، زکی نداوی را نمادی از اعراب شکست خورده قرار می‌دهد که خاطرات شکست، دمی از او جدا نمی‌شوند و این شکست‌ها از او مردی بی‌قرار، بددهن، عصبی و ناامید ساخته که به خاطر فرار از این واقعیت به شکار و سرگرمی روی می‌آورد و به دنبال شکار پرنده‌ای رؤیایی است تا بتواند سایه شکست را کنار بزند.

این رمان، داستان مردی تنها و شکست خورده به نام زکی نداوی را روایت می‌کند که زمانی یکی از نه سربازی بوده است که ماموریت داشتند پلی را بر روی رودخانه‌ای بزنند تا سربازان از روی آن بگذرند^۱ اما با دستور مقامات، عقب‌نشینی کرده و پل را ناتمام رها می‌کنند. قهرمان داستان زکی نداوی از واقعیت تلخ شکست فرار کرده و گوشه عزلت می‌گزیند و به همراه سگش وردان به سرگرمی و شکار مرغابی در مرداب روی می‌آورد. شکاری که از آن با نام شاه‌مرغابی یا ملکه یاد می‌کند اما خاطرات پل و شکست، رهایش نمی‌کند. او هر روز سوار بر موتور به مرداب می‌رود و در نهایت در میانه شب به کمین می‌نشیند و آن شکار رؤیایی را با تیر می‌زند اما می‌بیند که زشت‌ترین جغد را شکار کرده است. و در نهایت به شکل عجیبی، سگش وردان را بر اثر برخورد سرش به سنگ، از دست می‌دهد. درست در این هنگام، با دو مرد آشنا می‌شود که سخنان آنان برای وی الهام‌بخش

^۱ این نه سرباز، نمادی از کشورهای عربی هستند که در این نبرد شش روزه، به کمک مصر، سوریه و اردن آمدند، کشورهایی همچون عراق، عربستان سعودی، تونس، سودان، مراکش، الجزایر، لیبی و کویت.

است، به او می‌گویند که شکست مهم نیست بلکه ساخت انسان جدید و ایستادگی مهم‌تر از ساخت پل است. زکی دست از شکار می‌کشد و به جامعه باز می‌گردد و متوجه می‌شود که مردم در مورد پل و ساخت دوباره آن با هم سخن می‌گویند.

این رمان با عنوان *پل ناتمام* در سال ۱۳۹۹ ش. توسط محمد حزبی‌زاده به زبان فارسی ترجمه شده است؛ ترجمه نمونه‌های موجود در این مقاله، از این ترجمه اقتباس شده است.

۱- تحلیل تطبیقی محتوای دو داستان

۱-۱. پیروزی و موفقیت

پیروزی و موفقیت، تم اصلی رمان *پیرمرد* و *دریاست* که با زبانی تمثیلی در موضوع صید ماهی روایت می‌شود. عبدالرحمن منیف نیز موفقیت را با زبانی تمثیلی در شکار شاه‌مرغابی به مخاطب ارائه می‌دهد؛ ارنست همینگوی در این رمان، از صیادی سالخورده می‌نویسد که بعد از ۸۴ روز شکست در صید ماهی، با انگیزه صیدی خارق‌العاده به دریا می‌زند و تا دور دست‌ها خطر می‌نماید: «پیرمردی بود که یگه و تنها در قایقی بر روی گلف استریم^۱ ماهی می‌گرفت و هشتاد و چهار روز پیایی گذشته بود بی‌آنکه یک ماهی هم گرفته باشد» (همینگوی ۱۰۹) تمام خط سیر داستان، چند شبانه‌روز کشمکش درونی و بیرونی است که سانتیاگو برای موفقیت در صید ماهی و غلبه بر ۸۴ روز شکست و ناکامی، با آن مواجه است. تا سرانجام به موفقیت می‌رسد.

عبدالرحمن منیف نیز با زبانی تمثیلی، شکست و ناکامی در ساخت پل و عقب‌نشینی در جنگ را تم اصلی داستان خود قرار می‌دهد که سعی دارد با شکار پرنده‌ای رؤیایی، سایه شکست را کنار بزند، شکار شاه‌مرغابی در این رمان را می‌توان نمادی از موفقیت در نیل به آزادی، عدالت، وطن و... دانست؛ زکی بعد از آنکه تیرش به هدف می‌خورد و جغدی بد ترکیب را به جای شاه‌مرغابی شکار می‌کند، آن را نوعی شکست قلمداد می‌کند تا آنکه بعد از چند روز با دو نفر آشنا می‌شود؛ دو نفر که به او معنا و مفهوم موفقیت را می‌آموزند: «همیشه میشه پل علم کرد ولی کار شاق ساختن انسانه. نمی‌دانم چرا یکباره بلاهت بر من چیره شد و از او پرسیدم: -ساختن انسان؟ -آره ساختن یک نوع انسان جدید. -منظورت انسانیه که پل رو ول نکنه؟ -منظورم انسانیه که پای پل بایسته و بدونه چطور رفتار کنه^۲» (همان: ۲۰۹). بدین ترتیب، تحول اعراب و ایستادگی، رمز موفقیت و پیروزی معرفی می‌شود. شخصیت اصلی داستان بعد از سخنان آن دو نفر، متحول شده و دست از شکار می‌

^۱ Gulf Stream

^۲ یمكن دائماً بناء الجسور..الصعب هو بناء الإنسان. ولا أعرف لماذا سيطر على الغباء..سألته: -بناء الإنسان؟ -نعم بناء انسان من نوع جديد! -تقصد انساناً لا يترك الجسر؟ -أقصد انساناً لا يترك الجسر ويعرف كيف يتصرف.

کشد و به اجتماع باز می‌گردد: «به حرف‌های آن دو فکر کردم. به نظرم روشنگر و تا حدودی به آن چیزی که دوست داشتم نزدیک بود. تصمیم گرفتم رفتارم را عوض کنم»^۱. (همان: ۲۱۰)

شکار مرغابی و صید ماهی در هر دو رمان نمادی از موفقیت است که شخصیت‌های اصلی دو رمان، با استمرار تلاش و تحمل مشقت، به آن دست می‌یابند.

۱-۲. انگاره شوربختی

اعتقاد به بخت و شانس از دیگر مضامین مشترک دو رمان به شمار می‌رود. در صفحات آغازین پیرمرد و دریا، پدر و مادر پسرک (مانولین) به او می‌گویند که پیرمرد سالائو^۲ است زیرا مدت ۸۴ روز است که ماهی شکار نکرده است: «پدر و مادر پسرک به او گفتند: پیرمرد سالائو است یعنی بخت برگشته‌ترین آدم روی زمین است» (همینگوی ۱۰۹). پیرمرد در جای جای داستان به این مضمون اشاره می‌کند: «تنها منم که بخت یارم نیست اما که می‌داند؟ شاید امروز طور دیگری شود. هر روز، روز تازه‌ای است بهتر است بخت با من آشتی کند» (۱۳۲). یا در جای دیگری می‌گوید: «اگر جایی بخت بفروشد دلم می‌خواهد کمی بخت بخرم» (۱۶۱).

این انگاره شوربختی در *پل ناتمام* نیز مشهود است؛ زکی شخصیت اصلی داستان، بعد از ناتمام گذاشتن پل و عقب نشینی از جنگ، خودش را نفرین شده می‌داند: «سرم بی‌اراده تکونی خورد و با ناامیدی اضافه کردم: من یه مرد نفرین شده‌ام»^۳ (منیف ۵). در صفحات آغازین هر دو رمان، این انگاره به ذهن خواننده ارائه می‌شود و شخصیت‌های اصلی نیز به آن اعتقادی عمیق دارند که در رمان *پل ناتمام* بسیار عمیق‌تر است. هر دو شخصیت اصلی در هر دو رمان، بخت را عاملی دخیل در شکست خود می‌دانند با این تفاوت که پیرمرد شخصیتی قوی‌تر و نگاهی خوش‌بینانه‌تر دارد؛ دوری از اضطراب و حفظ آرامش، به همراه مرور موفقیت‌های خود در گذشته، از او شخصیتی قوی و صبور به نمایش می‌گذارد اما زکی شخصی است شکست‌خورده که شکستش در جنگ، به همراه تشویش روحی و بددهنی‌هایی که در جای جای رمان نمود دارد، از او شخصیتی مضطرب، ضعیف‌تر و بدبین‌تر ارائه کرده است.

۱-۳. احساس شکست

احساس شکست، از جمله مضامین مشترک دو رمان است. شخصیت سانتیاگوی پیر شخصیتی است که علی‌رغم ناکامی ۸۴ روزه، تسلیم ناپذیر و امیدوار است: «در او هر چه بود، پیر بود مگر

^۱ فکرت بالکلمات التي قالها، بدت لي مضيئة واقرب إلى شيء ابيه..وقررت انصرف بطريقة جديدة.

^۲ Salao

^۳ اهتر رأسي دون ارادة، أضفت بيأس: أنا انسان ملعون!

چشمانش که هم‌رنگ دریا بودند و شاد و شکست ناپذیر می‌نمودند» (۱۱۰). پیرمرد همچنان برای غلبه بر شکست می‌جنگد و شکست را باور ندارد: «اما مرد برای شکست آفریده نشده است. مرد را می‌توان نابود کرد اما شکست نمی‌توان داد» (۱۹۶). او حتی ناامید شدن در این مبارزه را کاری احمقانه و چه بسا گناه می‌داند: «پیرمرد اندیشید، ناامید شدن کار احمق‌هاست. گذشته از این، به گمان من گناه است» (۱۹۷). پیرمرد در طول داستان، به شکلی مستمر با جملاتی مثبت و انگیزشی، به خود قوت قلب می‌دهد و شکست را نمی‌پذیرد:

- ۱) باید فقط به یک چیز اندیشید، همان چیزی که من برایش زاده شده‌ام (۱۳۹).
 - ۲) هر طوری شده او را با همه بزرگی و هیبتش، خواهم کشت (۱۶۲).
 - ۳) به او نشان خواهم داد که مرد چه کارها می‌تواند بکند و چه تحملی دارد (۱۶۲).
 - ۴) می‌دانست که اگر بخواهد، می‌تواند هر کسی را درست و حسابی شکست دهد (۱۶۸).
 - ۵) پیرمرد گفت: بد نیست. برای مرد که درد معنی ندارد (۱۸۰).
 - ۶) پیرمرد گفت: از پا در نمی‌آیم (۱۸۲).
 - ۷) آدم باید دوام بیاورد. حرفش را هم زن (۱۸۳).
 - ۸) پیرمرد گفت: آرام و نیرومند باش پیرمرد (۱۸۵).
 - ۹) از پا نمی‌نشینم (۲۰۳).
 - ۱۰) پیرمرد گفت: با آنها می‌جنگم. تا دم مرگ می‌جنگم (۲۰۶).
- اما منیف، شخصیت اصلی خود زکی را شخصیتی ناامید و شکننده معرفی می‌کند که شکست در جنگ، به خاطره‌ای ماندگار در روان او مبدل شده است و با خون، گوشت و استخوان او عجین گشته است: «وردان! شکست توی رگامون جولان می‌ده»^۱ (منیف ۱۳۷). وی در مسیر شکار خود، جز به شکست و ناکامی نمی‌اندیشد و شکست، او را مغلوب خود ساخته است:
- ۱) ناکامی را در هر گام و هر نفسم حس می‌کنم^۲ (۷۰).
 - ۲) سرم مالا مال از بوی ناکامی بود^۳ (۱۰۱).
 - ۳) سر به زیر و با سرافکندگی گفتم: شکست، اون مرضی یه که توی خونم جا خوش کرده^۴ (۱۵۲).

^۱ الهزيمة یا وردان، تفرق فی دمانا.

^۲ أحس الخيبة بالخطوات، بالأنفاس.

^۳ كان رأسي يعج برائحة الخيبة.

^۴ قلت بتسليم دليل: الهزيمة... العلة التي تربض في دمي.

(۴) همه چیز در من، ناکامی را زوزه می‌کشد، تخته سنگ کنار مرداب، علف‌هایی که هزاران بار لگدمال شده‌اند، چیزهای بی‌نام و نشانی که هیچ کس نیم‌نگاهی به آنها نمی‌اندازد^۱ (۶۵).
 (۵) وردان، تو سمبل ناکامی بی‌انتهایی^۲ (۳۶).
 (۶) ناکامی هر روز متولد می‌شه، با طلوع آفتاب سرباز می‌کنه^۳ (۱۷).
 همینگوی، شخصیت خود را شخصیتی مثبت‌نگر انتخاب نموده و این مثبت‌اندیشی سرانجام به موفقیتی بزرگ و صیدی خارق‌العاده منجر می‌شود. این موفقیت باعث می‌شود که پیرمرد به آسودگی برسد و داستان با این جمله به پایان می‌رسد: «پیرمرد، شیرها را در خواب می‌دید» (همینگوی ۲۱۵) اما گویا منیف، به شکلی عامدانه و متناسب با فضای مایوس‌کننده کشورهای عربی بعد از شکست در مقابل اسرائیل، شخصیت خود را شخصیتی منفی‌نگر انتخاب نموده که در سراسر داستان، به چیزی جز یأس و شکست نمی‌اندیشد او اگرچه موفق به شکار جغدی زشت به جای شاه‌مرغابی می‌شود اما آن را نوعی شکست قلمداد می‌کند.

۱-۴. مرور خاطرات

یکی دیگر از مضامین دو رمان، مرور خاطرات است؛ شخصیت‌های اصلی هر دو رمان، پیوسته، خاطرات گذشته دور و نزدیک را مرور کرده و پیش‌روی مخاطب قرار می‌دهند. این خاطرات در نزد پیرمرد، خاطراتی مثبت و امیدبخش است و در نزد زکی، منفی و مایوس‌کننده.
 پیرمرد در هنگامه پیکار با ماهی، خاطرات موفقیت‌آمیز خود را مرور می‌کند: «به یاد آن زمانی افتاد که در میخانه‌ای در کازابلانکا^۴ با سیاه پوست تنومندی از سی‌ین‌فوئگوس^۵ که نیرومندترین مرد عرشه‌ها به شمار می‌رفت، می‌جنگیده بود» (همینگوی ۱۶۶). پیرمرد توانسته بود که دست حریف را بعد از یک روز تمام بخواباند و او را شکست دهد (۱۶۷). علاوه بر آن، به‌طور مداوم مسابقات بیسبال و قهرمانی دی‌مجیوی^۶ بزرگ را مرور می‌کند (۱۱۷). سانتیاگوی پیر، بارها خواب بچه‌شیرهایی را می‌بیند که در ساحل، جست و خیزکنان در حال بازی هستند. خواب شیر را می‌توان نشانه‌ای از قدرت و تسلط بر محیط دانست. همچنین ممکن است نشانگر هوشیاری و ذکاوتی باشد که انسان را قادر به

^۱ کل شیء فی یعوی بالخبیة، أما الحجارة المصقولة، جانب المستنقع، الحشائش المداسة آلاف المرات، الاشياء التي ليس لها اسم، و لا ينظر اليها أحد.

^۲ أنت يا وردان عنوان لخبیة لا تنتهی.

^۳ الخبیة تولد كل يوم، تنبت مع شروق الشمس.

^۴ کازابلانکا (به عربی: الدار البيضاء) بزرگ‌ترین شهر کشور مراکش است.

^۵ سی‌ین‌فوئگوس (Cienfuegos) شهری در ساحل‌های جنوبی کوبا.

موفقیت گرداند. علاوه بر آن، خواب شیر را می‌توان نمادی از جوانی سانتیاگو دانست که به کمک آن می‌تواند بر پیری و ناتوانی خود فائق آید و قدرت جوانی خود را باز یابد.

شکست سنگین اعراب در حزیران ۱۹۶۷، چنان جامعه اعراب را متحیر و سردرگم ساخت که از آن به روز شکست (يوم النکسة) یاد می‌کنند. این شکست به‌عنوان خاطره‌ای تلخ تا به امروز در حافظه اعراب باقی مانده است. به همین منظور شخصیت اصلی داستان منیف (زکی نداوی) پیوسته خاطرات پُلی را مرور می‌کند که یادآور این شکست است، پلی که زمانی چند روزه ساخته بودند تا از طریق آن به پیروزی برسند اما مجبور شدند که آن را ناتمام رها کنند و عقب بنشینند: «گوش کن وردان... باید همه چیزو بدونی ... باید بدونی شکست چطور رقم خورد. عصر بود. ماشین افسر سریع رد شد بعد اینکه چار روز ارتباطمون با همه‌جا قطع شده بود افسر بدون مقدمه گفت: بکشید عقب... عقب‌نشینی باید نامنظم باشه»^۱ (منیف ۱۷۴). در جای جای کتاب، خاطرات پل برای زکی تداعی می‌شوند: «به یاد پل افتادم باز هم حرامزاده توی سرم تکان خورد»^۲ (۳۴). پل یا هر عنصر دیگری در این رمان، نماد مفهومی در جهان خارج است در حقیقت پل نمادی از ذهن نویسنده رمان است (اصغری و نجفی حاجیور ۲۴۷). تحلیل تفصیلی این نماد در بخش تحلیل عنصر مکان، آمده است.

۱- ۵. فردیت

یکی از اساسی‌ترین نظریات یونگ^۳، فرآیند فردیت^۴ است. روندی درونی و روانی که طی آن "من"^۵، ساختار روانی و شخصیتی و اجتماعی خود را بنا می‌کند و به صورت غربیزی به سمت بالندگی پیش می‌رود. در فرآیند فردیت، جریان رشد فرد به سمت وحدت و ثبات پیش می‌رود. (روزبه و محمودوند هلیلی‌راد ۶)

سانتیاگوی پیر در طول داستان، سعی دارد تا انگاره بدشانشی، احساس پیری و ضعف را کنار بزند و به همین سبب تا دوردست‌ها خطر می‌کند و در پایان داستان شخصیتی پویا می‌شود که انگاره بدشانشی، ضعف و احساس پیری را کنار زده است و خود را احیا می‌سازد به‌گونه‌ای که به خوابی

^۱ اسمع یا وردان... یجب أن تعرف کل شیء ... کیف حصلت الهزيمة. كان الوقت عصراً. مرت سياره الضابط بسرعة، بعد أن انقطعت عنا الاخبار أربعة أيام، و دون أية مقدمات قال الضابط: انسحبوا... سيكون الانسحاب غير منظم.

^۲ تذكرت الجسر. وانتفضت الزانية في ذاكرتي مرة أخرى. [الزانية به معنای زن بدکاره است که مترجم به اشتباه، آن را حرامزاده ترجمه کرده است].

^۳ کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) فیلسوف و روان‌پزشک اهل سوئیس بود که با فعالیت‌های خود در روان‌شناسی و ارائه نظریاتی تحت عنوان روان‌شناسی تحلیلی شناخته می‌شود.

^۴ Individuation

^۵ ego

عمیق می‌رود و خواب شیرها را می‌بیند. زکی نداوی هم در داستان پل ناتمام، با عبور از جریانات و حوادث داستان، بعد از کشمکش‌های درونی به دنبال "منی بهتر" است منی که نه مأیوس باشد و نه شکست‌خورده. این شخصیت نیز به بالندگی می‌رسد و ضمن کنار گذاشتن شکار به‌عنوان سرگرمی، به اجتماع برمی‌گردد و می‌بیند که همه مردم درباره پل سخن می‌گویند و منتظرند که کاری انجام دهند. این "من" در رمان پل ناتمام، همان من مشترک شکست‌خورده اعراب است که منیف می‌کوشد تا آنان را به وحدت و بالندگی برساند.

۲- تحلیل تطبیقی ساختار دو داستان

۲- ۱. شخصیت^۱ و شخصیت‌پردازی^۲

یکی از عناصر مهم در ساختار داستان، شخصیت و شخصیت‌پردازی است. میرصادقی در تعریف شخصیت و شخصیت‌پردازی می‌گوید: «شخصیت، فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در گفتار و عمل در داستان نمود داشته باشد، به خلق چنین شخصیت‌هایی توسط نویسنده، که برای خواننده در حوزه داستان، مثل افراد واقعی جامعه است، شخصیت‌پردازی می‌گویند» (۱۸۳).

بسیاری از شخصیت‌های داستان پل ناتمام، شباهت بسیار زیادی با شخصیت‌های داستان پیرمرد و دریا دارند که همین امر، ادعای تاثیرپذیری منیف از همینگوی را تقویت می‌بخشد؛ شخصیت‌هایی همچون زکی نداوی و سانتیاگوی پیر، وردان و پسرک، گرگ یک چشم و کوسه‌ها، شاه‌مرغابی (ملکه) و ماهی خارق‌العاده، پدر زکی و همسر سانتیاگو.

۲- ۱-۱. سانتیاگو و زکی

سانتیاگو همان پیرمرد ماهیگیر، شخصیت اصلی رمان پیرمرد و دریا است که شخصی تنها و سالخورده است، دوستی جز پسرک ندارد و بعد از ۸۴ روز ناکامی در صید، سوار بر قایق به دنبال موفقیت در صید ماهی عظیم‌الجثه‌ای در اعماق دریا است. منیف به تأثیر از همینگوی، زکی نداوی شخصیت اصلی داستان را شخصی تنها و سالخورده (بازنشسته ارتش) برگزیده است که دوستی جز سگ باوفایش وردان ندارد و بعد از شکست در جنگ و رها کردن پُل، سوار بر موتور به دنبال موفقیت در شکار پرنده‌ای رؤیایی به مرداب می‌رود. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، رمان پل ناتمام منیف روایتگر شکست اعراب در حزیران ۱۹۶۷م. در مقابل اعراب است و زکی نماد ملت سرخورده و شکست‌خورده عرب است؛ شخصیتی به شدت خشمگین، که حتی خود را نمی‌پذیرد و مدام خود را لعن و نفرین می‌کند و پیوسته به دنبال راهی است که بتواند سایه سنگین شکست را کنار بزند.

^۱Character

^۲characterization

اما شخصیت پردازی در دو داستان، از جنبه‌هایی نیز متفاوت است؛ همینگوی، سانتیاگو را لاغر و استخوانی با چین‌های درشت بر پشت گردن که نتیجه سرطان خوش خیم پوست بودند، معرفی می‌کند (همینگوی ۱۱۰). پیرمرد، شخصیتی مثبت‌اندیش، مهربان، مؤدب، قانع و آرام دارد. اما منیف در داستان *پل ناتمام*، چندان به توصیف ظاهر زکی نمی‌پردازد؛ وی تنها با تفنگش که بر دوش دارد و سگی که همراه اوست توصیف می‌شود. زکی، شخصیتی منفی‌نگر (بدبین)، پرخاشگر، بی‌ادب (بد دهن)، ناراضی و مضطرب دارد. در توضیح بددهنی‌های این شخصیت باید گفت که: «دو عملی که همراه با این شماتت‌ها (شماتت‌های زکی) می‌شود یکی تُف انداختن زکی نداوی و دیگری ادرار کردن وردان است، زکی ۲۴ بار تف می‌کند و وردان حداقل ۸ بار ادرار می‌کند» (سادات الحسینی و میرزایی ۱۱). علاوه بر آن باید اضافه کرد که ۱۶ بار لفظ پتیاره را به کار برده است.

۲-۱-۲. پسرک و وردان

پس از پیرمرد، شخصیت دوم داستان پیرمرد و دریا، پسرکی مهربان به نام مانولین است که مهم‌ترین ویژگی شخصیتی او، وفاداریش به پیرمرد است؛ علی‌رغم اینکه والدینش او را از همراهی با پیرمرد در صید ماهی منع می‌کنند، هر روز به وی سر می‌زند و برایش غذا و قهوه می‌آورد. پسرک با اینکه در صفحات اولیه کتاب حضور دارد اما تأثیری بس عمیق در روحیه سانتیاگو و سیر تکاملی داستان می‌گذارد به‌طوری‌که، پیرمرد بر روی قایق مرتب به یاد او می‌افتد و آرزوی حضورش را دارد: «اگر پسرک اینجا بود می‌توانست دستم را بمالد و از بازو به پایین نرم کند» (همینگوی ۱۵۸). پسرک، غمخوار پیرمرد است و برای شادی و آسایش او تلاش می‌کند. نیازهای او را فراهم می‌نمود و نسبت به او احساس محبت و وفاداری داشت. در جایی از داستان، پسرک برای پیرمرد شامی فراهم می‌کند. پیرمرد که از خوردن امتناع می‌کند، پسرک دلسوزانه به او می‌گوید: «بیا جلو بخور آدمی که شام نخورد، نمی‌تواند ماهی بگیرد» (۱۱۸) و یا در جای دیگر از دیدن وضعیت اسفبار پیرمرد با خود می‌اندیشد: «باید برایش آب و صابون و یک حوله خوب بیاورم» (۱۱۹). پسرک علاوه بر اینکه شخصیت همدل و همراه، مشوق و سنگ صبور پیرمرد است، می‌تواند سویه جوان، پرانگیزه، آینده‌دار و امیدوار ضمیر ناخودآگاه پیرمرد یا نیمه نوپا و نوجوی او باشد که تسلیم پیری و ناتوانی و ناامیدی نمی‌شود و همواره او را به تلاش و امید و مبارزه دلگرم می‌کند (باقری ۵۲).

این تحلیل در مورد وردان، شخصیت دوم رمان *پل ناتمام* نیز صدق می‌کند؛ وردان نام سگی است که زکی نداوی را در شکار همراهی می‌کند. به عقیده "نابلسی" شخصیت وردان، نماد من دوم زکی نداوی است که مورد خطاب قرار می‌گیرد (نابلسی ۱۶۶). زکی در سیر روایت داستان، خطاب به

وردان (منِ دوم) بارها خود شکست‌خوردهٔ مایوس را مورد خطاب و تحقیر قرار می‌دهد تا در نهایت داستان و با خوردن سر وردان به سنگ و مرگ او، به عالم واقعیت بر می‌گردد و متوجه می‌شود که مردم در مورد پل و ساخت دوبارهٔ آن با هم سخن می‌گویند. تناقض در رفتار زکی با وردان نشانهٔ رنج و زحمتی است که زکی نسبت به روح خود دارد، گویی خویش را تنبیه می‌کند. او سگ را از خود می‌داند: «ما از دو تا برادر نزدیک‌تریم وردان»^۱ (منیف ۱۵۵) و در جایی دیگر می‌خوانیم: «وردان تو به جونم بندی هزار بار به تو گفتم بیا با هم حرف بزنیم»^۲ (۹۶).

بنابراین می‌توان گفت که هم مانولین در پیرمرد و دریا و هم وردان در پل ناتمام، نمادی از منِ دوم شخصیت‌های اصلی هستند که این شخصیت‌ها به‌طور مداوم با آنها سخن می‌گویند و به وسیلهٔ آنها افکار خود را بیان می‌کنند.

۲- ۱- ۳. ماهی بزرگ و شاه‌مرغابی

هدف شخصیت اصلی در هر دو داستان، شکاری رؤیایی است؛ ماهی در نزد همینگوی و مرغابی در نزد منیف نمادهایی از هدف هستند که هر کدام از شخصیت‌های اصلی در دو رمان، می‌کوشند با دست یافتن به آن، من شکست‌خوردهٔ متلاشی را احیا کنند. سانتیاگو در فکر صید یک ماهی است بالغ بر ۵۰۰ کیلوگرم وزن: «پیرمرد گفت: دوست داری آن روز را ببینی که من یک ماهی گرفته باشم که وزنش بیش از پانصد کیلو باشد؟» (همینگوی ۱۱۶) به همین دلیل خطر می‌کند و مخاطرات قلب دریا را به جان می‌خرد: «به قلب دریا می‌روم» (۱۱۳). و در ادامه می‌بینیم که وزن آن ماهی که صید کرده است بیشتر از ۸۰۰ کیلوگرم است: «این‌طور که می‌بینم، این ماهی بیش از هشتصد کیلو وزن دارد» (۱۸۷).

زکی نداوی نیز در سودای شکار یک مرغابی رؤیایی است که بارها از آن به ملکه تعبیر نموده است و آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «به خودم گفتم: اومد. با هیبت یه پادشاه اومد با شهادت و شکوه سلطانی، باید ملکه باشه. برای اولین بار ملکه را از این فاصله می‌دیدم. در نور، آب‌تنی می‌کرد. می‌دوید، می‌رقصید. بال‌ها، این بار سرشار از نازی بود که هیچ پرندهٔ دیگری نداشت. آرام، شق و رق، پر جبروت و سرکش بود»^۳ (منیف ۱۹۵).

^۱ نحن أكثر من أخوة يا وردان.

^۲ انت يا وردان شيء له صلة بروحي. قلت لك آلاف المرات تعال لتحدث.

^۳ قلتُ لنفسی: جاءت... جاءت بأبهة الملوك، ببسالتهم بجلالهم، و يجب أن تكون ملكة. لأول مرة أرى الملكة على هذه البعد. كانت تسبح في الضوء، تتراکض، تتراقص، كانت أجنحتها هذه المرأة مليئة بذلك الدلع الذي لا تحسنه غيرها. كانت هادئة، زاهية، متجبرة، طاغية.

شاه‌مرغابی را می‌توان نمادی از وطن، آزادی و آرامش دانست که زکی نداوی به دنبال آن است. منیف می‌کوشد تا نشان دهد که ملت شکست خورده عرب، می‌تواند خود را احیا کند و به دنبال هدف باشد هر چند که شکست‌های پیاپی او را ضعیف کرده باشند؛ او با شخصیت زکی نشان می‌دهد که اندوه و ناامیدی لزوماً به شکست منجر نمی‌شود همان‌گونه که زکی علی‌رغم آن همه ناامیدی و اندوه، توانست به ملکه (هدف) دست یابد.

۲-۱-۴. همسر سانتیاگو و پدر زکی

از دیگر شخصیت‌های مشابه در دو داستان، همسر فقید سانتیاگو و پدر متوفای زکی است که احترام به آنان و دلتنگی برای آنها، در هر دو داستان دیده می‌شود. پیرمرد این‌گونه از همسرش یاد می‌کند: «اینها یادگار همسرش بودند. پیش از این، عکس رنگی همسرش را به دیوار آویخته بود ولی آن را برداشت و در طاقچه گوشه اتاق، زیر پیراهن تمیزش گذاشت چون به محض دیدنش خیلی احساس تنهایی می‌کرد» (همینگوی ۱۱۶). زکی نداوی نیز به شکلی بسیار عمیق‌تر و بیشتر، از پدر فقید خود یاد می‌کند؛ او ۵۰ بار واژه "پدرم" را ذکر کرده است: «پدرم از همه چی سر در می‌آورد، باد باران، باد ملخی، حتی بوی مرگ از دور می‌شناخت. روزای آخر عمرش چیزایی حکیمانه می‌گفت»^۱ (منیف ۳۷) «وردان! پدرم فرزانه بود»^۲ (۱۰۷) «وردان! پدرم زمین و حیوونا رو دوس داشت»^۳ (۲۳). شخصیت حکیم و فرزانه پدر زکی، که در سیر داستان حضور فیزیکی ندارد و تنها در ذهن و خاطر زکی است، می‌تواند رمزی از گذشته درخشان کشورهای عربی باشد که زکی به آن می‌بالد. پدر زکی در نزد او شخصیتی مقاوم، پایدار، محکم و بااراده است که شکست و سرخوردگی برایش معنا ندارد.

۲-۱-۵. گرگ یک چشم و کوسه‌ها

از جمله دیگر شخصیت‌های مشابه در هر دو رمان، وجود کوسه‌ها در پیرمرد و دریا و گرگ یک چشم در *پل ناتمام* است. همینگوی، کوسه‌ها را به‌عنوان نمادی از موانع و نیرویی مخالف در کسب موفقیت معرفی می‌کند، آنها هنگام انتشار خون ماهی صید شده توسط پیرمرد، به سرعت به ماهی حمله می‌کنند و در دو نوبت، چیزی از صید باقی نمی‌گذارند: «هنوز یک ساعت نگذشته بود که نخستین کوسه به ماهی حمله کرد... کوسه، درست مانند ابر تاریک و سیاه خون ماهی که تا اعماق دریا نشست کرده و پراکنده شده بود از همان گودی‌های دریا بر آمده بود» (همینگوی ۱۹۳). پیکار پیرمرد با کوسه‌ها پیکاری شکوهمندتر از صید خود ماهی است و با زوبین و چاقویی که به پارو می-

^۱ کان اُبی يعرف کل الأشياء: يعرف ریح المطر، ریح الجراد، و کان يعرف رائحة الموت. قال أشياء حكيمه في أيامه الأخيرة.

^۲ اُبی یا وردان کان حکیماً.

^۳ کان اُبی یا وردان يحب الأرض و الحيوانات.

بند موفق می‌شود چند کوسه مهاجم را از پا دریاورد. منیف که گویا قصد داشته تا تأثیرش تأثیری نعل به نعل باشد، شخصیت گرگ یک چشم را مشابه کوسه‌ها، به عنوان نیرویی مهاجم در رمان خود قرار داده است؛ نیرویی که در کمین موفقیت زکی در شکار مرغابی است: «قبل از اینکه بار دیگر بال‌ها را به باد بسپارد و شیرجه زنان در مرداب فرود بیاید؛ کاری که بیشتر پرنده‌هایی می‌کردند که در مرداب بیتوته می‌کنند. و گرگ یک چشم این را خوب می‌دانست و می‌توانست کمین کند و آنها را بقاپد»^۱ (منیف ۵۰). اگر مرغابی را رمزی از وطن و آزادی بدانیم، گرگ یک چشم را می‌توان نمادی از اسرائیل دانست که کشورهای عربی، آن را به عنوان نیرویی مهاجم و دشمن وطن خود می‌دانند. گرگ را می‌توان نمادی از درنده‌خوئی و اشتیاق اسرائیل به کشتار دانست و نسبت دادن صفت تک-چشم (الأعور) به این گرگ، به دجال تک‌چشم اشاره دارد که استعاره‌ای است از دشمن فریبکار و کذاب^۲.

منیف خلاف همینگوی، جز در دو مورد، به این نیروی مهاجم اشاره نکرده و خلاف پیرمرد که با کوسه‌ها درگیر می‌شود، به توصیف درگیری و پیکار میان زکی و گرگ یک چشم نپرداخته است.

۲-۲. موضوع^۳ و درونمایه^۴ (مضمون)

موضوع هر داستان، مفهومی است که داستان درباره آن نوشته می‌شود. موضوع را نویسنده در پیرنگ نمایان می‌سازد و خواننده با خواندن داستان به آن پی می‌برد (میرصادقی ۸۳). در واقع موضوع مجموعه حوادث و پدیده‌هایی است که داستان را خلق می‌کند (۸۷).

موضوع اصلی داستان پیرمرد و دریا، پیرمردی است که ۸۴ روز در صید ماهی، ناکام مانده و به گفته اطرافیان، شوربخت است، او روز هشتاد و پنجم به قلب دریا می‌رود و قلابش را در اعماق دریا می‌افکند، قلابش به یک ماهی بزرگتر از قایقش، گیر می‌کند و بعد از سه شبانه‌روز پیکار با آن، موفق می‌شود آن را از پا درآورده و روی آب بیاورد. آن را به کناره قایق می‌بندد اما کوسه‌های مهاجم به ماهی حمله کرده و پیرمرد بعد از یک پیکار نفس گیر و کشتن چند کوسه، موفق نمی‌شود که چیزی جز ستون فقرات صید خود را به ساحل ببرد و داستان به گونه‌ای ابهام‌آمیز به پایان می‌رسد به این

^۱ قبل أن تضع أجنحتها في الريح، مرة أخيرة لتنزل شراعاً إلى المستنقع. كانت أغلب الطيور التي تبات في المستنقع، تفعل ذلك... و الذئب الأعور يدرك ذلك و يستطيع أن يتخفى ليلتها.

^۲ به باور مسلمانان پیش از روز رستاخیز، شخصی وانمود می‌کند که مسیح است. بنا بر احادیث اسلامی، چشم راستش کور است و مانند حبه انگور برآمده است (بخاری ۱۰۵) او با انجام کارهای شگفت‌انگیزی جمع زیادی از مردم را می‌فریبد. دجال در اورشلیم ادعای خدایی می‌کند و سرانجام پس از حکمرانی به مدت چهل روز یا چهل سال به دست عیسی مسیح یا مهدی یا هر دوی آنها کشته می‌شود. (همان)

^۳Topic

^۴Theme

معنا که مشخص نیست آنچه که او شکار کرده، ماهی است یا کوسه، زیرا در پایان داستان می‌خوانیم که چند گردشگر در کافه تراس جشن گرفته بودند و زنی که از آن بالا به ستون فقرات کنار ساحل نگاه می‌کرد از پیشخدمت پرسید: آن چیست؟ و پیشخدمت در جواب می‌گوید: «تیبورون، کوسه» (همینگوی ۲۱۵). موضوع اصلی داستان پل ناتمام، سربازی بازنشسته ارتش است که فکر شکست در جنگ، دمی او را رها نمی‌کند، وی در پی شکار پرنده‌ای جادویی است، برای شکارش سوار بر موتور به مرداب می‌رود و موفق می‌شود که شبانه، به طرف آن مرغ جادویی شلیک کند و آن را از پا درآورد اما متوجه می‌شود که آن نه یک مرغابی رؤیایی بلکه یک جغد بدترکیب است.

اما درونمایه یا مضمون، با موضوع متفاوت است؛ «درونمایه فکر اصلی در هر اثری است، خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد، به بیانی دیگر، درونمایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده‌اند که نویسنده در داستان اعمال می‌کند. به همین جهت است که می‌گویند درونمایه هر اثری، جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد» (میرصادقی ۱۴۱).

تلاش و پشتکار، داشتن هدف در زندگی، امیدواری و استمرار آن در سخت‌ترین شرایط، عشق، وفاداری و... را می‌توان از مهم‌ترین مضامین این دو رمان برشمرد که نویسندگان در هر دو داستان در کنار خط سیر داستان، بیان می‌کنند.

۲-۳. پیرنگ^۱

«پیرنگ (نقشه، طرح، الگو، چهارچوب) شبکه استدلالی حوادث در داستان است و چون و چرایی حوادث را در داستان نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، پیرنگ، حوادث را چنان تنظیم و ترکیب می‌کند که در نظر خواننده، منطقی جلوه کند. از این نظر، پیرنگ تنها ترتیب و توالی حوادث نیست، بلکه مجموعه سازمان یافته وقایع است. در حقیقت، نقل حوادث است با تکیه بر روابط علی و معلولی» (میرصادقی و میرصادقی ۵۲). پیرنگ را مؤلفه‌های مختلفی از جمله حادثه^۲، گره افکنی^۳، کشمکش^۴، هول و ولا^۵، بحران^۶، نقطه اوج^۷، و گره‌گشایی^۸ تشکیل می‌دهد.

^۱Plot

^۲incident

^۳Complication

^۴Conflit

^۵Suspence

^۶Crisis

^۷Climax

^۸Reversal

حادثه: هر دو داستان در چند حادثه از جمله، گرفتار شدن در احساس شکست، مرور خاطرات گذشته، به هدف خوردن قلاب و تیر، تلاش صید و شکار برای فرار و... با هم اشتراک دارند.

کشمکش: کشمکش در هر دو داستان از دو حیث کشمکش بیرونی و کشمکش درونی، قابل بررسی است؛ **کشمکش بیرونی** در داستان پیرمرد و دریا، میان پیرمرد و ماهی است که سه شبانه روز، قلاب را در دست می‌گیرد تا آنجا که دست چپش چنگه می‌شود و در نهایت، پیرمرد پیروز می‌شود. در داستان *پل ناتمام* نیز کشمکش بیرونی، آن زمانی است که زکی چندین شبانه در داخل گودالی در کمین مرغابی رؤیایی خود است تا آنجا که تفنگ در دست چپش تبدیل به تکه‌ای یخ می‌شود. منیف حتی تبدیل شدن تفنگ به تکه‌ای یخ را از این قسمت داستان همینگوی وام گرفته که فشار دادن طولانی مدت طناب در دست پیرمرد باعث چنگه شدن آن شده است. و کشمکش دوم در داستان پیرمرد و دریا، آن هنگامی است که کوسه‌ها به ماهی حمله می‌کنند و پیرمرد، علی‌رغم کشتن چند کوسه، چیزی از ماهی را با خود به ساحل نمی‌برد. کشمکش دوم در *پل ناتمام*، آن زمانی است که زکی تیرش به هدف اصابت می‌کند اما شکار وی داخل مرداب مرتب در حال جست و خیز است و در نهایت می‌بیند که آن، نه مرغابی رؤیایی بلکه زشت‌ترین جغدی است که دیده است و این‌گونه او هم همچون پیرمرد، دست خالی بازمی‌گردد. اما **کشمکش درونی** در هر دو داستان، میان دو نیروی متضاد احساس شکست و اعتقاد به شانس از یک‌سو و امیدواری و تلاش برای غلبه بر آن از سوی دیگر است که در هر دو شخصیت اصلی یعنی پیرمرد و زکی نداوی، قابل مشاهده است.

بحران: بحران هر داستان، زمانی است که نیروهای متقابل برای آخرین بار با هم تلاقی می‌کنند و با کشاندن داستان به نقطه اوج، موجب دگرگونی زندگی و شرایط شخصیت یا شخصیت‌های داستان می‌شوند (فارسیان و جوانمردی ۱۱۰). بحران در داستان پیرمرد و دریا، آن زمانی است که کوسه‌ها برای بار دوم به ماهی حمله می‌کنند و چیزی از آن باقی نمی‌ماند و در داستان *پل ناتمام* نیز آن هنگام است که شکار، در داخل مرداب در حال جست و خیز و فرار است.

گره‌گشایی: گره‌گشایی است در هر دو داستان، از دو حیث مشترک است؛ تلاش‌های مستمر پیرمرد و زکی، سرانجام به موفقیت در شکار ماهی و پرنده منجر می‌شود. علاوه بر آن، کشمکش‌های درونی هر دو شخصیت، با نائل شدن آنان به موفقیت به پایان می‌رسد و هر دو به آسایشی درونی می‌رسند به گونه‌ای که پیرمرد خواب بچه شیرها را می‌بیند و زکی نیز به جامعه بازمی‌گردد و متوجه می‌شود همه منتظر هستند تا برای ساخت پل دست به کاری بزنند.

عنصر گفتگو یکی از مهم‌ترین عناصری است که نقش مهمی در معرفی شخصیت‌ها و نمایاندن افکار و جهان‌بینی آنان به خوانندگان دارد. با توجه به تنهایی شخصیت‌های اصلی هر دو داستان، غالب گفت‌وگوهای دو داستان، تک‌گویی یا مونولوگ^۱ است که از وجوه اشتراک این دو رمان به شمار می‌رود. علاوه بر مونولوگ‌ها، دیالوگ‌های موجود در این دو داستان نیز بیشتر با تنها دوستان خود، مانولین (پسر بچه) و وردان (سگ) است.

شاید مجموعه مونولوگ‌ها و دیالوگ‌های موجود در پل ناتمام، بیشتر از هر قسمتی ما را به سمت ادعای تأثیرپذیری از پیرمرد و دریا سوق دهد، به عبارت دیگر، برخی از تعبیر موجود در پل ناتمام، همچون ردپا و سرنخی از متن پیرمرد و دریا هستند که ما را به اثبات تأثیرپذیری منیف از همینگوی نزدیکتر می‌کنند:

پل ناتمام	پیرمرد و دریا
برای لحظه‌ای به نظرم همچون دشمنی هولناک رسید. فکر کردم چه می‌شود اگر الان بمیرم؟ ^۲ (۱۹۹)	پیرمرد گفت: با آنها می‌جنگم، <u>تا دم مرگ می‌جنگم</u> (همان: ۱۹۴)
با عزت و <u>احترام کامل</u> بلندش کردم (شکار را) طرف ماه و برای اولین بار دیدمش ^۳ (۲۰۵)	پیرمرد (خطاب به صید) گفت: ای ماهی، من تو را دوست دارم و برایت <u>احترام زیاد</u> قائلم (۱۴۱)
به دیواره کنار مرداب <u>تکیه دادم</u> و نی‌ها را عصای دستم کردم. پاهایم سر خورد توی آب، <u>اگر</u> تعادلم را حفظ نکرده بودم، به پهلوی چپ می‌شدم توی آب. ^۴ (۱۹۷)	درست در همین موقع، ناگهان ماهی تکانی به خود داد و پیرمرد را به دماغه قایق کشید و <u>اگر</u> او خودش را محکم به قایق <u>تکیه نمی‌داد</u> و کمی از طناب را به دریا نمی‌فرستاد، <u>حتما به دریا می‌افتاد</u> (۱۵۶)
خطاب به او گفتم: <u>پرچم شکست</u> برو جلو ^۵ (۲۰۰)	بادبان را با گونی‌های آرد، وصله‌دوزی کرده بود و هرگاه که آنرا به دور دکل می‌پیچید به <u>پرچم شکست</u> همیشگی می‌مانست (۱۰۹) —

^۱ تک‌گویی یا مونولوگ (Monologue) یکی از تکنیک‌های روایی ادبیات داستانی و هنرهای نمایشی است که در آن شخصیت داستان یا گوینده شعر درد دلی را به تنهایی، خطاب به خود یا بینندگان و شنوندگان، عرضه می‌کند و در برابر دیالوگ (همگویی) قرار می‌گیرد. (شریفی ۲۴۳)

^۲ فی لحظه بدا لی و کانه عدو مخیف. فکرت: ماذا لو مت الآن؟

^۳ رفعتها باجلال نحو القمر و لأول مرة رأيتها.

^۴ استندت إلى الحافة، واستعنت بأعواد القصب. زلقت قدمی فی الماء. کدت انقلب علی جنبی، لولا إنی تماسکت.

^۵ قلت لها: امتدی یا رایة الهزيمة.

(۱۱۰)	
من در <u>حیله زدن خیلی</u> از او زرنگ‌ترم و از این جهت، او برایم خطری ندارد. (۱۹۲)	حس کردم آن‌چنان قدرتی دارم که می‌توانم همه چیز را نیست و نابود کنم. به خودم گفتم آدمیزاد <u>خیلی حیله‌گره</u> ^۱ (۲۰۲)
دست‌ها و <u>کمرم درست و حسابی درد می‌کردند</u> . (۱۵۴)	یک‌باره <u>کمرم</u> در انتهای ستون فقرات تیر کشید. به سختی تکان خوردم. <u>درد جانکاهی احساس کردم</u> . ^۲ (۷۴)
پدر و مادر پسرک به او گفتند: پیرمرد سالائو است یعنی <u>بخت برگشته‌ترین</u> آدم روی زمین است (۱۰۹).	با ناامیدی اضافه کردم: من یه مرد <u>نفرین شده‌ام</u> ^۳ (۷).
پیرمرد گفت: <u>از پا در نمی‌آیم</u> (۱۸۲).	غیر ممکنه تسلیم بشم. <u>محاله از پا بایستم</u> ^۴ (۹۴)

بسیاری از گفت‌وگوهای موجود در *پل ناتمام*، ردپاها و کدهایی هستند که ما را به تاثیرپذیری از پیرمرد و دریا راهنمایی می‌کنند، منیف حتی برخی از صفات و قیده‌های موجود در پیرمرد و دریا را عیناً یا با کمی تغییر آورده است.

۵-۲. مکان

عنصر مکان نیز در هر دو داستان شباهت زیادی به هم دارد. اصلی‌ترین مکان‌ها در این دو داستان، دریا و مرداب هر دو محیطی مرطوب هستند. اما از نگاهی دیگر دارای تفاوت‌هایی می‌باشند؛ دریای همینگوی همچون شخصیت مثبت‌نگر پیرمرد، مکانی است زلال، زندگی‌بخش و پر از نعمت. سانتیاگو دریا را این‌گونه در ذهن دارد: «او هر وقت به دریا فکر می‌کرد واژه لا مار (la mar) را به یاد می‌آورد و این واژه را اسپانیایی‌ها وقتی دریا را دوست داشته باشند به کار می‌برند» (همینگوی ۱۲۹). دریا نمادی از عالم معناست، مکانی که خدا در آن جایگاه دارد. آب نماد خداوند است و همه موجودات به آن وابسته هستند (نیکویی و همکاران ۲۷۸) اما *پل ناتمام* دارای دو عنصر مکان است؛ مکانی که زکی نداوی در گذشته با پدر و خانواده‌اش در آن زندگی کرده و نویسنده با فلش‌بک‌هایی به توصیف آن می‌پردازد و آن را درخشان و پر از حکمت و فرزانی می‌داند و مکان دوم مردابی است سنگلاخی، مرطوب، پر از نی، بوی خاک، گل و لای و سرما که زکی بعد از شکست و رها کردن پُل، در آن

^۱ شعرت اِنی قوی لدرجة الدمار. قلت لنفسي: الانسان ابن ستين كلب.

^۲ أصابني ألم مفاجئ في ظهري في نهاية السلسلة الفقريّة. تحرّكتُ بصعوبة، أحسستُ بالألم أكثر.

^۳ إضفت ببأس: أنا انسان ملعون.

^۴ لا يمكن أن أسلم ولا يمكن أن أتوقف.

گوشه عزلت گزیده است. مرداب منیف، همان جامعه اعراب است که در نظر او، هیچ گونه تکاپو و جنب و جوشی در آن نیست. منیف در صدد بوده است تا فضای یأس بار، ناامید و شکست خورده خاورمیانه را بعد از شکست ژوئن ۱۹۶۷م. نشان دهد و از این روی، مکان داستان را مردابی انتخاب کرده که رمزی است از ایستایی و مرگ.

از دیگر مکان‌های موجود در *رمان پل ناتمام*، پُل است؛ پل در جای جای رمان منیف حاضر می‌شود. نابلسی درباره نماد پل در این رمان می‌گوید: «پل را می‌توان نمادی برای آزادی دانست یا رمزی برای زندگی بهتر و یا حتی ممکن است که یک پل حقیقی باشد». (نابلسی ۷۱) اما خود منیف در کتاب «الکاتب والمنفی» درباره این پل می‌گوید: «این رمان می‌کوشد تا شکست را در قالب افکاری مشخص و در چارچوب شکار، ثبت نماید و فضای آن، فضای حزیران است». (منیف، ۱۹۹۴، ۲۹۹) *پل ناتمام* رها شده در این رمان، رمزی است از سرزمینی که رها شده و سران و حکام کشورهای عربی، رغبتی به بازپس‌گیری آن ندارند علاوه بر آن، این پل می‌تواند به پلی اشاره داشته باشد که بر روی رودخانه‌ای بین اردن و فلسطین واقع شده که در جریان جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۷ تخریب شد. (ولعه ۱۹۸). نُه سربازی که در این رمان، آن را ساخته‌اند به کشورهای عربی اشاره دارد که در این جنگ به کمک مصر، سوریه و اردن رفته‌اند: «نُه سربازی که آن را ساختند، تنها آنها بودند که در لحظه تولدش گریستند»^۱ (منیف ۱۱۵). بنابراین می‌توان پل را رمزی از شکست اعراب در جنگ شش روزه در مقابل اسرائیل دانست که در جریان آن در حزیران (ژوئن) ۱۹۶۷م. بسیاری از کشورهای عربی از جمله عراق، عربستان سعودی، تونس، سودان، مراکش، الجزایر، لیبی و کویت به اسرائیل اعلام جنگ داده و با اعزام نیروهای کمکی به یاری اردن، مصر و سوریه شتافتند. در این جنگ شش روزه، اعراب شکست‌های بسیار سنگینی خوردند به گونه‌ای که آثار ترس و وحشت از اسرائیل تا به امروز در میان اعراب حاکم است. اعراب از این روز با عنوان روز شکست (یوم النکسه)^۲ یاد می‌کنند.

این مکان (پُل) هم‌چنان نقطه امیدی است که زکی نداوی و بقیه مردم به آن امیدوار هستند تا بار دیگر آن را بسازند و رمان این گونه با جملاتی امیدوار کننده به پایان می‌رسد: «یقین پیدا کردم که همه مردان چیزهای زیادی درباره پُل می‌دانند آنها منتظرند منتظرند تا دست به کاری بزنند»^۳ (منیف ۲۱۳).

^۱ الجنود التسعة الذين بنوه، هم وحدهم الذين يكوا ساعة ميلاده.

^۲ وتأكدت أن جميع الرجال يعرفون شيئاً كبيراً عن الجسر، وانهم ينتظرون..ينتظرون ليفعلوا شيئاً.

نتیجه گیری

بر اساس یافته‌های پژوهش می‌توان گفت که *پل ناتمام* منیف، نسخه بومی پیرمرد و دریای همینگوی است. همینگوی موفقیت را ثمره امید، باور به موفقیت، تلاش و استمرار آن و کنار زدن افکار مزاحم از جمله اعتقاد به شانس می‌داند. در مقابل، منیف که قصد دارد انسان شکست خورده شرقی و عربی را بعد از شکست اعراب در مقابل اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷م. به تصویر بکشد و فضای حزن‌انگیز و یأس‌بار جامعه عرب را ترسیم نماید، دست به خلق رمان *پل ناتمام* می‌زند که هم در حوزه محتوا و هم در ساختار از همینگوی تأثیر پذیرفته است. در حوزه محتوا، شکست و تلاش برای فائق آمدن بر احساس شکست و دستیابی به موفقیت مضمون اصلی هر دو داستان است که با زبانی تمثیلی در هر دو رمان با صید و شکار بیان شده است. علاوه بر آن، اعتقاد به شوربختی، انگاره هر دو شخصیت اصلی است با این تفاوت که سانتیاگو سعی دارد این افکار مزاحم را با مرور موفقیت‌های گذشته کنار بزند اما زکی، پیوسته شکست را مرور می‌کند و آن را مولود ذهن بیمارگونه جامعه اعراب می‌داند. مرور خاطرات از دیگر مضامین دو داستان است که در نزد پیرمرد، مرور موفقیت‌های مسابقات میچ‌اندازی، بیسبال و خواب شیر است و زکی نیز به شکل مداوم، داستان رها کردن پل و شکست در آن جنگ را به یاد می‌آورد. فردیت و تلاش برای رسیدن به شخصیتی یکپارچه از دیگر مضامین مشترک دو رمان است که در هر دو داستان شخصیت‌های اصلی زکی و پیرمرد به وحدت و ثبات می‌رسند و خود را باز می‌یابند. در حوزه‌های ساختاری و فنی داستان‌نویسی نیز منیف متأثر از همینگوی است؛ شخصیت‌های هر دو داستان از جمله شخصیت سانتیاگو با زکی، مانولین با سگ، ماهی با ملکه (مرغابی رؤیایی)، کوسه‌های مزاحم با گرگ یک چشم، همسر فقید سانتیاگو با پدر فقید زکی و... شباهت‌های بسیار نزدیکی با هم دارند. در بحث شخصیت‌پردازی، منیف تا اندازه‌ای توصیفات بیشتری از شخصیت‌ها داشته و در این زمینه، موفق‌تر عمل نموده است. منیف در پیرنگ و اجزای آن از جمله حادثه، کشمکش، هول و ولا، بحران و گره‌گشایی به شدت تحت تأثیر همینگوی بوده است؛ هر دو داستان در چند حادثه از جمله، گرفتار شدن در احساس شکست، مرور خاطرات گذشته، به هدف خوردن قلاب و تیر، تلاش صید و شکار برای فرار و... با هم اشتراک دارند. کشمکش بیرونی در هر دو داستان، میان شخصیت‌های اصلی (سانتیاگو و زکی) با ماهی به قلاب افتاده و مرغابی تیر خورده است و این کشمکش چند شبانه روز ادامه دارد تا آنجا که دست سانتیاگو بر اثر گرفتن طناب قلاب، چنگه می‌شود و تفنگ نیز در دست زکی یخ می‌زند. کشمکش درونی شخصیت‌ها نیز از یک جنس است، کشمکشی میان انگاره شوربختی از یک سو و امید به موفقیت از سوی دیگر، که امید در سانتیاگو پررنگ‌تر است و منیف نیز با توجه به فضای حزن‌انگیز

و مأیوس کننده کشورهای عربی بعد از شکست در مقابل اسرائیل، فضای رمان را فضایی به دور از امید و مملو از یأس قرار داده است. بحران در داستان پیرمرد و دریا، آن زمانی است که کوسه‌ها برای بار دوم به ماهی حمله می‌کنند و در داستان *پل ناتمام* نیز آن هنگام است که شکار، در داخل مرداب در حال جست و خیز و فرار است. گره‌گشایی در هر دو داستان، از دو حیث مشترک است؛ اول آنکه هر دو شخصیت موفق به صید و شکار می‌شوند و دوم که تاییدی بر الهام‌گیری منیف از همینگوی است این است که پیرمرد با یک ستون فقرات ماهی (خالی از گوشت) به منزل باز می‌گردد و زکی نیز با یک جغد و نه مرغابی، به خانه برمی‌گردد. علاوه بر آن در نهایت داستان مشخص می‌شود که آنچه پیرمرد شکار کرده است کوسه‌ای از نوع تیپورون، شکار کرده و زکی هم جغدی زشت شکار نموده و نه مرغابی. عنصر مکان از جمله دریا با مرداب و قایق با موتور در هر دو داستان، با هم تشابهاتی دارند. اما مهم‌ترین عنصر نشان‌دهنده تأثیرپذیری منیف از همینگوی، عنصر گفت‌وگو است که عباراتی را عیناً از داستان پیرمرد و دریا در متن داستان خود آورده است.

References

- Al Nabulsi, Shaker. "Manahaj al-Hurriyya fi al-Rawaiya al-Arabiya", Beirut, Al-Mosseh al-Arabiya Leldrasat walnashr, 1999.
- Al-Nabulsi, Shaker (1991), *The Tropic of the Desert, a Study in the Literature of Abdul Rahman Munif*, Beirut, Arab Foundation for Studies and Publishing, first edition.
- Anoshirvani, Alireza. "zarorate adabiate tatbighi dar iran", *Nashre_ye adabiate tatbighi [Journal of Comparative Literature]*, Vol 1, no 1, (2009): 6-38.
- Asghari, Javad and Mehran Najafi Hajior. "Naghde kohan olgoeie Romane heina tarakna aljesr" *Nashre_ye adabe_ye arabi [Arabic literary journal]*, no 1, (2011): 248-231.
- Atarzadeh, Sara and Marzia Khalilizadeh Ganjalikhani. "Criticism of prominent schools of comparative literature", *The second national conference of applied literature of Razi University*, (1393): 1155 – 1172.

- Bagheri, Bahadur. "The visual parallelism of the use of equation style in Baba Subhan's *Usane, Another Place and Pirmard wa Darya*", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*. Vol 11, No 25, (2022): 43-60.
- Bukhara, Mohammad Bin Ismail, *Sahih Al-Bukhara*, Syria: Maktaba Dar Al-Bayan. 1990
- Farsian, Mohammad Reza, and Sara Joanmardi. "A comparative study of structure and content in Victor Hugo's novel and Shapur Gharib's story", *Language and Translation Studies Quarterly*, No 1, (1395): 101 - 114.
- Ghenimi Halal, mohmad. "adabeyate tatbighe: taarif va mozo [Comparative Literature: Definition and Subject]" Translated by Ayatollah Zadeh Shirazi, Morteza, Tehran, Sepehr Publications, 1995.
- Guyard, M-F. "La littérature compare". 5e éd. Paris: PUF. 1969
- Hemingway, Ernest. *The Old Man and the Sea*, translated by Mohammad Taghi Faramarzi , 15th edition, Tehran: Negah Publishing House, 2006.
- Izanloo, Omid. "The reflection of the Palestine ring in the pomegranate "Bab al-Shams" according to Elias Khoury, based on the theory of "Baztab" by George Lukács. *Faslnameh Islamic Studies*, ۲۰۲۳, 11(4), 83-103.
- Marwashih, Muhammad. "The dialectic of the relationship between inside and outside in a slave world Al-Rahman Munif, the novel "heina tarakna aljesr" is an example. *Tishreen Research Journal Scientific Studies - Arts and Humanities Series*. 2012, Volume (34). Issue (4).
- Mirsadeghi, Jamal, Maimant Mirsadeghi. *Dictionary of the Art of Story Writing: A Detailed Dictionary of Fiction Terms*, Tehran: ketabe mahnaz, 2015.
- Mirsadeghi, Jamal. *Story Elements*, Tehran: Shafa Publications, 1983.
- Munif, Abdulrahman. "Al-kateb walmanfa", Beirut, Al-Mosseh al-Arabiya Laldrasat wa-alnashr. 1994.

- Munif, Abdulrahman. "*heina tarakna al-jesr*", translated by Mohammad Hezbaizadeh, Tehran. Entesharate poyande, 2012.
- Munif, Abdurrahman, "Al-Katib wa Al-Manfa (Homum wa Afaq al-Rawiyah al-Arabia)", Beirut, Dar al-Fikr al-Jadeed, 1992.
- Nabulsi, Shakir, The joys of freedom in the Arabic novel, Beirut, Al-Mosseh al-Arabi for studies and publishing, 1999.
- Nazari monazam, Hadi. "Adabeyate Tatbighi: Taarif va zameinehaye pagohesh [Comparative Literature: Definition and Fields of Research]", Journal of Comparative Literature of Shahid Bahonar University of Kerman, Vol 1, No 2, (2009): 221-237.
- nikoei, mozhgan; Et al. "Conceptual application of the fish symbol in the mythology of the Masnavid Qur'an and its application in works of art", Journal of Islamic Art Studies, No. 36, (2018), 270-289.
- Pichois, C.; Rousseau, A.M.1967. La littérature comparée. Paris: A. Colin.
- Roozbeh, Mohammad Reza and Mohammad Dehli Rad, Leila. Comparison and analysis of the common contents of Pomegranate and Derya according to the influence of Ernest Hemingway and the analysis of the influence of Sadiq Chopak. There are many examples of Persian language and literature in the year 1396. Pages 1-11
- Sadat-al-Hosseini, Razia-Sadat and Faramar Mirzaei. "carkardhaye tosf dar romane heina tarakna aljesr [Functions of description in the novel Hayin Tarkna al-Jesr]", Arabic language and literature magazine, No 11, (2013): 1-26.
- Sharifi, Mohammad. *farhange adabiate farsi*, editor: Mohammad Reza Jafari, Tehran: Publisher farhange nashre now, 2011.
- Sherkat Moghadam, Seddiqe, Schools of Comparative Literature, Jiroft Comparative Literature Journal, No. 12, pp. 51-71. 1388.

Walaa, Saleh (2015) Structure and significance in the novel 'When We Left the Bridge' by Abdul Rahman Munif .Journal of Arts and Languages - Apuleius 191 - 203